

نقد و بررسی شخصیت شورا در «رمان روز دیگر شورا» بر اساس دیدگاه کارن هورنای

راضیه شبستری^۱، ناهید عزیزی^۲، فوزیه پارسا^۳، محمدصادق تفضلی^۴

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران

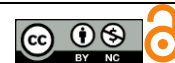
۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: n.azizi@iaub.ac.ir

چکیده

روز دیگر شورا، آخرین رمان فریبا وفی، نویسنده معاصر است. هدف مقاله حاضر بررسی شخصیت شورا در «رمان روز دیگر شورا» بر اساس دیدگاه کارن هورنای است. روش نویسنده در این مقاله توصیفی تحلیلی است. در بخش توصیفی، اطلاعات از طریق اسناد (فیش برداری به شکل توصیفی) و پیمایشی (استفاده از نظریه کارن هورنای) گردآوری شد. برای دستیابی به هدف پژوهش، «روز دیگر شورا» از فریبا وفی مورد مطالعه قرار گرفت و سپس به روش تحلیل محتوا مطالب مورد نقد و بررسی قرار گرفتند. نتایج نشان داد محوریت کل این داستان استفاده از شخصیت‌ها و عناصر زنانه است. پردازش دقیق و هنرمندانه‌ی شخصیت اصلی رمان، بیانگر اهداف و دغدغه‌های نویسنده‌ی رمان است. انعطاف ناپذیری شورا و محبت‌های اجباری که در رفتارش با خانواده همسر نشان می‌دهد نشان از مهرطلبی اوست.

کلیدواژه‌ها: کارن هورنای، وفی، شورا، شخصیت، زنان.



شیوه استناددهی: شبستری، راضیه، عزیزی، ناهید، پارسا، فوزیه، و تفضلی، محمدصادق. (۱۴۰۳). نقد و بررسی شخصیت شورا در «رمان روز دیگر شورا» بر اساس دیدگاه کارن هورنای. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲(۲)، ۲۱۳-۱۹۰.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۸ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۷ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱۱ تیر ۱۴۰۳

The Treasury of Persian Language and Literature

Critique and Analysis of the Character of Shoura in The Other Day of Shoura Based on Karen Horney's Perspective

Razieh Shabestari¹, Nahid Azizi^{2*}, Fooziyeh parsae², MohammadSadeq Tafazzoli²

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran

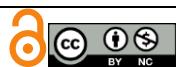
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran

*Corresponding Author's Email: n.azizi@iaub.ac.ir

Abstract

The Other Day of Shoura is the latest novel by Fariba Vafi, a contemporary writer. The present article aims to examine the character of Shoura in The Other Day of Shoura based on Karen Horney's perspective. The author employs a descriptive-analytical method in this study. In the descriptive section, data were collected through documentary research (note-taking in a descriptive manner) and survey methods (utilizing Karen Horney's theory). To achieve the research objective, The Other Day of Shoura by Fariba Vafi was analyzed, and the content was subsequently examined using content analysis. The results indicated that the central focus of this novel is the use of female characters and feminine elements. The precise and artistic characterization of the novel's protagonist reflects the author's concerns and objectives. Shoura's rigidity and the obligatory kindness she displays in her interactions with her husband's family indicate her tendency toward compliance-seeking behavior.

Keywords: Karen Horney, Vafi, Shoura, character, women.



How to cite: Shabestari, R., Azizi, N., parsae, F., & Tafazzoli, M. S. (2024). Critique and Analysis of the Character of Shoura in The Other Day of Shoura Based on Karen Horney's Perspective. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 2(2), 190-213.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 24 April 2024

Revise Date: 29 May 2024

Accept Date: 16 June 2024

Publish Date: 1 July 2024

وفی در رمان «روز دیگر شورا» به دغدغه‌های زنان پرداخته است. او در این رمان از دلِ روزمرگی‌های کسل‌کننده زندگی شورا با رویکردی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی مملو از نکات ریز، اما چالش‌برانگیز، موقعیتی درخشان خلق می‌کند؛ موقعیتی که دست‌مایه پیشبرد روایت شورا است. موضوع رمان، زندگی زنی به نام شورا است که همراه خانواده سنتی همسرش زندگی می‌کند. وفی با زبان ساده و روان به چالش‌های زندگی و دغدغه‌های بیرونی و درونی او پرداخته است. شورا به همراه خانواده همسرش در یک ساختمان و در آپارتمان‌های مختلف زندگی می‌کند. خانواده‌ای سنتی با قوانین خشک که زندگی او را به مرور به یکنواختی می‌کشاند. شورا برای فرار از این بی‌هدفی و یکنواختی به فردی به نام ژان پناهنده می‌شود. پناهگاه نامنی که او را به سمت و سوی مخالف زندگی اکنونش می‌کشاند. رخشان مادرشوهر شورا، زنی سنتی است که تصویری آرمانی از زنانگی در ذهنش وجود دارد. تصویر خشک و سنتی که هر زنی را با آن می‌سنجد. زن خوب همان زنی است که رخشان و منصور می‌ستایند با ویژگی‌های زن مطیع، پاکدامن، خانه‌دار، زیبا، عاشق همسر، همسر کدبانو، مادر نمونه، در حاشیه بودن و زیر ستم و سرکوب احساسات. رمان «روز دیگر شورا» در اصل نشان‌دادن سلطه و قدرتی است که یک فرد یا گروه بر دیگران اعمال می‌کنند. این اعمال قدرت در این رمان، جنبه عاطفی، فرهنگی و روانی هم به دنبال دارد که در افراد زیر سلطه، سبب نوعی احساس حقارت، عدم امنیت، عدم اعتماد به نفس و بی‌هویتی می‌شود. مانند سلطه رخشان و منصور بر شورا در این رمان. پیش از این آثار فریبا وفی از جنبه‌های مختلف بررسی شده است (۱).

بر اساس آنچه گفته شد، مقاله حاضر درصدد پاسخ دادن به پرسش‌های زیر است: (۱) چه عواملی سبب شخصیت مهرطلب

شورا شده است؟ (۲) شورا برای گریز از مهرطلبی، دست به چه اقداماتی می‌زند؟

وجوه شخصیتی کارن هورنای

کارن هورنای از شاگردان فروید بود که با وجود تأثیراتی که از فروید پذیرفته بود اما برخلاف او، دلیل اصلی بیماری‌های روانی را سرکوب غرایز جنسی نمی‌داند، هورنای این بیماری‌ها را حاصل روابط خشن و ناهنجار افراد با کودک می‌داند، اما او پیشامدها و حوادثی که در دوران نوجوانی و جوانی اتفاق می‌افتد را همان اندازه در شخصیت مؤثر می‌داند که رویدادهای دوران کودکی مؤثر بوده‌اند، محیط، عوامل اجتماعی و فرهنگی نیز در کنار دو مورد پیشین تأثیرات خود را بر جای می‌گذارند.

هورنای برخلاف فروید، بر این باور است که انسان استعداد این را دارد که قابلیت‌هایش را رشد دهد و به انسانی شایسته تبدیل شود. او در نظریه‌اش، الگویی از شخصیت را مبتنی بر عوامل اجتماعی معرفی کرد که تأثیر عوامل مادرزادی در آن بسیار اندک بود. هورنای معتقد بود اگر در خانواده کودک تفاهم، احساس ایمنی، محبت، گرمی و صمیمیت وجود داشته باشد از پیدایش روان‌رنجوری پیشگیری می‌شود (۲).

هورنای معتقد است که علت اصلی نابسامانی‌های روحی و رفتاری هر انسانی ریشه در تعارضات تربیتی و فرهنگی دارد. وجوه شخصیتی هورنای که عبارتند از حرکت به سوی دیگران، حرکت علیه دیگران و حرکت به سمت دوری از دیگران را منعکس می‌کند. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی و تفسیری و ادغام مصداق‌های مستخرج از اثر شخصیت شورا، علل گرایش او به مهرطلبی را تحلیل کرده است. بر پایه نظریه هورنای، مهرطلبی به دلیل خصومت سرکوب شده‌ای است که زمانی فرد در کودکی به محبت و امنیت از سوی والدینش نیاز داشت، والدین این کار را برای او انجام نداده‌اند و همین موضوع سبب وجوه شخصیتی هورنای می‌شود که عبارتند از حرکت به سوی

دیگران، حرکت علیه دیگران و حرکت به سمت دوری از دیگران را منعکس می‌کند.

بحث و بررسی

روز دیگر شورا، آخرین رمان فریبا وفی، نویسنده معاصر است. این رمان سرشار از میهمانی‌های خانوادگی، اختلافات افراد خانواده، دخالت‌های بی‌مورد در زندگی همدیگر، جدال‌های زناشویی و... است که حجم نسبتاً زیادی دارد. نویسنده از دلِ روزمرگی‌های کسل‌کننده زندگی شورا، موقعیتی درخشان خلق می‌کند. موقعیتی که دست‌مایه پیشبرد روایت شورا است. وفی با زبان ساده و روان به چالش‌های زندگی و دغدغه‌های بیرونی و درونی این زن پرداخته است. شورا به همراه خانواده همسرش در یک ساختمان، اما در آپارتمان‌های مختلف زندگی می‌کند. خانواده‌ای سنتی با قوانین خشک که زندگی او را به مرور به یکنواختی می‌کشاند. بی‌هدفی که برای فرار از آن به فردی به نام ژان پناهنده می‌شود. پناهگاه ناامنی که او را به سمت و سوی مخالف زندگی اکنونش می‌کشاند.

شورا یک شخصیت مهرطلب است که تمام انرژی و خلاقیت‌هایش صرف راضی نگه داشتن دیگران و جلوگیری از خصومت آن‌ها شد و از این رو هیچ‌گاه به خود واقعیش توجه نکرد و در زندگی واقعی، بسیار حقیرانه و نابالغانه عمل می‌کرد و تنها با تکیه بر خودآیدیه آلی خود در جهت جبران کاستی‌هایش برمی‌آمد.

از دغدغه‌های وفی در رمان «روز دیگر شورا»، نیاز زن به فردیت داشتن، به حق دوست داشتن، نشان دادن تنگناهای عینی و محدودیت‌های ذهنی برای خارج شدن از جامعه‌ای که اجازه رشد به زن نمی‌دهد، است.

«روز دیگر شورا» رمانی است که در قالب صد فصل کوتاه نوشته شده است. رفتارهای زورگویانه و بدون مهر و محبت منصور (همسر شورا) و خانواده‌اش باعث می‌شود تا شورا به رابطه‌ای

خارج از عرف با آقای بیژنی که شورا او را با نام ژان صدا می‌کند، وارد شود. ارتباط صمیمانه شورا و ژان با مرگ ناپسری آقای بیژنی (سپهر) شروع می‌شود. کبد سپهر به مختار (برادر شوهر شورا) پیوند زده شده و در این رفت و آمدها خانواده رزاقی و بیژنی رابطه‌ای مختصری با هم دارند. منیژه مادر سپهر، آقای بیژنی را در مرگ پسرش مقصر می‌داند. آقای بیژنی و شورا دیداری مخفیانه در ایروان دارند، آن هم به بهانه گرفتن ویزا برای مختار. ارتباط و ملاقات پنهانی آن گونه که شورا انتظارش را دارد، پیش نمی‌رود و به شکلی دور از خواسته‌اش پایان می‌پذیرد.

۱. عشق

کارن هورنای بر این نظریه خود تأکید می‌کند که در پس هر حادثه‌ای که منجر به آشفتگی روانی شخص می‌شود، «حادثه‌ای دیگر نهفته است که زمینه روحی شخص را مستعد آن آشفتگی کرده است» (3, 4).

شورا دل به مردی می‌بازد به نام ژان. رابطه آن‌ها پنهانی است و فقط تلفنی با هم صحبت می‌کنند. این رابطه زندگی شورا را وارد مرحله جدیدی می‌کند. الگوهای متعارفی برایش رنگ می‌بازند و حس‌های تازه‌ای در دلش جوانه می‌زنند. از سر حادثه، فرصتی برای آن‌ها فراهم می‌شود که در یک سفر یک‌روزه به ارمنستان، بتواند با ژان ملاقات کند. جزئیات این سفر یک‌روزه به موازات دو سال اخیر در «روز دیگر شورا» روایت می‌شود. روایتی پرکشش که خواننده را با خود همراه می‌کند تا سرانجام این عشق نابهنگام را دریابد و در درک احساس آن دو شریک شود.

در نیمه اول داستان، شورا به‌عنوان عروس خانواده رزاقی‌ها معرفی می‌شود، زیرا شورا ازدواجش با منصور را در چارچوب عبارت: «عروس خانواده رزاقی‌ها» شدن بیان می‌کند و بنابراین، این ازدواج بیش از آنکه مفهوم زندگی مشترک با منصور را به ذهن خواننده متبادر کند، زندگی جمعی با خانواده منصور را

آشکار می‌کند. در ادامه، زندگی شورا که درهم‌تنیده با خانواده منصور است در طول داستان بازنمایی می‌شود.

«شورا چهارده سال پیش که از خانه کم‌صدا و خاموششان آمد، ذوق کرد. انگار دعوت شده بود به کارناوالی که طبل و نقاره کم داشت. بعدها سرسام گرفت و حالا خانواده رزاقی‌ها در نظرش شبیه غولی بود که از هر عضوی هشت جفت داشت، ولی یک گوش هم نداشت» (۵). او خودش را به شکل «عروس محبوب» رزاقی‌ها درآورده است، به عبارتی شورا خودش را، آنچه هست را، پشت چیزی پنهان کرده و خود را به شکلی دیگر درآورده است.

می‌توان گفت موتیف نیمه اول داستان، «ماسک» است. ماسکی که شورا دائم بر چهره‌اش می‌گذارد. ماسک ادب و بی‌تفاوتی، ماسک خوشرویی و توجه، ماسک خُل‌مشنگی، ماسک همه‌چیز روبه‌راه است و ده‌ها ماسک دیگر که در زندگی شورا تکرار می‌شود. راوی در جایی از داستان می‌گوید: شورا «یک‌جور فکر می‌کند و جور دیگری عمل می‌کند. یک‌جور احساس می‌کند و جور دیگری حرف می‌زند» (۵).

این رفتار یعنی پنهان کردن آنچه فکر می‌کند یا احساس می‌کند، از سالها پیش با شخصیت شورا هم‌نشین شده است. شورا به پنهان شدن، خو کرده است. اول و مهم‌تر از همه، پنهان شدن از خود و سپس پنهانی شدن چیزها و اتفاق‌های دیگر که به نظرش بی‌اهمیت می‌آیند.

دلیل این رفتار او را باید در دو سطح دید، در یک سطح می‌توان به انتظاری که دیگران از شورا دارند اشاره کرد. انتظار منصور از شورا به عنوان همسری وفادار و خانه‌دار: «دلش می‌خواهد وقت صبحانه خوردن تنها نباشد. می‌گوید این یعنی همراهی. دوست دارد وقتی هم از سر کار می‌آید شورا هر کجای خانه که هست، برود به استقبال او. بارها گفته که دلش نمی‌خواهد در را که باز می‌کند، چشمش بیفتد به جاکفشی، یا مبل خالی، یا مثلاً بخاری

می‌خواهد چشمش روشن بشود به جمال یک آدم که البته زنش است. لبخند به لب دارد. تر و تمیز و خوش‌اخلاق هم هست. از نظر منصور زنی که این کار را می‌کند، آدم‌تر است از زنی که از جایش بلند نمی‌شود و ناخنش را سوهان می‌زند. انسان‌تر است. زن بهتری است. زن توی دهان منصور توی دهان رخشان می‌شود عروس بهتر (۵).

رخشان مادر شوهر شورا: «چشم دیدن عروس بیکار را ندارد. اگر خدا بود، عروس را با کار خلق می‌کرد. عاشق بخش فعلگی زن‌هاست. ملوک پیش او نمره می‌آورد. شوهر و دو پسرش همیشه انگار تازه از ماشین لباسشویی درآمده‌اند. بوی صابون می‌دهند و تر و تمیز و اتو کرده‌اند. خودش اما مات است، کهنه است. به مجموعه‌ای که هر روز می‌سازد و می‌پردازد، نمی‌خورد» (۵). بنابراین شورا برای برآوردن انتظارات دیگران ماسک‌هایی به چهره می‌زند: «آنها را که می‌زد خیالش راحت بود. کسی نمی‌توانست او را ببیند. از اصابت طعنه‌ها و تکه‌پرانی‌ها در امان بود. می‌توانست پشت آن جور دیگری باشد. در عالم خودش باشد، مخالف باشد، ناراحت باشد، شاد باشد، متفاوت باشد و از بیرون دیده نشود (۵)». باید توجه داشت که «از بیرون دیده نشدن» انقدر استمرار پیدا می‌کند که کم‌کم شورا از خودش هم پنهان می‌شود.

اما در سطحی دیگر، ماسک به چهره‌زدن شورا و یا ترس از آشکار کردن خود واقعی‌اش برای دیگران و احتمال طرد شدن از سوی آن‌ها، علت دیگری هم دارد که ریشه در دوران کودکی‌اش دارد.

۲. کودکی و ترس

کودکی که در محیطی ناهنجار بزرگ می‌شود، دچار تضادی اساسی شده و در رنجی جانکاه، همه‌ی انرژی‌اش صرف جلب رضایت دیگران و دفع خصومت آن‌ها می‌شود. اما چون باز هم

نمی‌تواند به آرامش خاطر برسد، به خودایده آلی متوسل می‌شود و ناکامی‌هایش را از طریق تخیل برآورده می‌کند.

کشمکش‌های درونی که در شخصیت شورا سبب می‌شود که او همواره با خودش در جنگ و جدال باشد. دلیل ترس شورا از آشکارکردن خودِ واقعی‌اش برای دیگران و احتمال طردشدن از سوی آن‌ها، ریشه در دوران کودکی او دارد. شورا دو خاطره از زمان کودکی‌اش به خاطر می‌آورد، زمانی که شورا سه یا چهار ساله است، در زمان جنگ و بمباران، مادرش خواهر شورا را به آغوش می‌گیرد و به زیرزمین می‌شتابد و پدر فراموش می‌کند شورا را با خود بیاورد و شورا در خانه تنها می‌ماند و ترس بر او غلبه می‌کند. خاطره دیگر مربوط به گم‌شدنش در پارک می‌شود. گویا شورا با پدرش بوده که دست پدر را رها می‌کند و پدر غرق در صحبت‌کردن، او را گم می‌کند. به همین دلیل شورا از زمان کودکی ترس و واهمه‌ی تنها ماندن دارد. این باعث شده که بعدها در بزرگسالی بیش از حد به دنبال دیده‌شدن باشد، خودش را آن‌گونه نمایش بدهد که دیگران انتظار دارند، از طرد شدن می‌ترسد، نگران بی‌توجهی دیگران است، تا آن‌جا که رفته‌رفته خودش را فراموش کرده است.

این موضوع زمانی بیشتر آشکار می‌شود که شورا «یادش می‌آید زمانی برای خودشیرینی هم که شده آمپول رزاقی‌ها را می‌زد و از تعریف و تحسین آن‌ها گل از گلش می‌شکفت. یک بار رخشان از پُر دادن‌های منصور زورش آمد و با لحن تحقیرآمیزی از آمپول‌زنی شورا گفت. همه بی‌اختیار خندیدند (5)» و بعد یادش می‌آید که مختار می‌ایستد بالای سر شورا و می‌گوید: «دختر بزن توی پوزمون تا نیش‌مون رو ببندیم. جوابمون رو بده محکم» (5) ولی شورا هیچ‌گاه جواب دیگران را محکم نداده است. هیچ‌کس را از خود نرنجانده و خود را همیشه در پشت نقاب‌هایش پنهان کرده است.

شورا در ادامه رفتارهایش برای راضی نگه‌داشتن دیگران، واسطه اعتماد منیژه و همسرش (آقای بیژنی) می‌شود. آن‌ها به حرف‌های شورا اعتماد می‌کنند و مختار را انتخاب می‌کنند تا کبد پسرشان را به او اهدا کنند. عمل انجام می‌شود و این دو خانواده به بهانه این اتفاق با هم آشنا می‌شوند. شورا ذهنش درگیر دروغی که به آنان گفته نمی‌شود، اما دلش درگیر حس عاشقانه به آقای بیژنی که ژان صدایش می‌کند، می‌شود: «یک روز ژان خزید به زندگی‌اش. خزیدنی آهسته و نرم بود. بی‌صدا و بدون‌های‌وهوی و حرف‌های چرب‌ونرم معمول این جور رابطه‌ها» (5). آشنایی با ژان، زندگی او را در موقعیت متفاوتی قرار می‌دهد. تعارض‌ها و کشمکش‌های شورا از همین‌جا آغاز می‌شود. در یک سو زندگی خانوادگی و روزمره‌اش قرار دارد با ماسک‌های بی‌پایان بر چهره‌اش و روابطی که دیگر برایش هیچ لذتی ندارد، و در سویی دیگر، ژان ایستاده است با حس‌های عاشقانه غریبی که در شورا برانگیخته است. این حس عاشقانه ابتدا برایش تازگی دارد و خوشایند است اما رفته‌رفته، ترس در دلش نشاند، بی‌قرار است و ناآرام و نقش‌هایی که یک عمر ایفا کرده برایش بی‌اهمیت شده‌اند: «اما مدتی است که شورا دیگر نه زن بهتر است نه عروس بهتر. حال معاشرت با دیگران را ندارد. حوصله نمی‌کند غزل را تشویق کند تا چند کلمه از مدرسه و دوست‌هایش بگوید. تلفن‌های کرج را یکی در میان نشنیده می‌گیرد. هیچ کتابی نمی‌تواند تا آخر بخواند. بیشتر وقت‌ها سرش توی موبایل است» (5).

«روز دیگر شورا» از اینجا آغاز می‌شود. روزی که با ریتمی به شدت آهسته روایت می‌شود. «یک روز کامل پر از وعده و تازگی و ناشناختگی و دیوانگی در اختیار دارد» (5). شورا تصمیم به سفر می‌گیرد تا یک روز کامل را پنهانی با ژان سپری کند. بهانه‌اش هم مختار است. او هنوز سلامتی‌اش را به دست نیاورده و برای گرفتن ویزای آمریکا و دیدن دخترش باید به

ارمنستان برود ولی به تنهایی نمی‌تواند. پس شورا تصمیم می‌گیرد همراهی‌اش کند.

سیمون دو بوار معتقد است که هیچ کس زن متولد نمی‌شود، بلکه به زن تبدیل می‌شود؛ این تمدن و جامعه است که این موجود (زن) را می‌سازد و زنان اگر از پيله شیء‌شدگی خود بیرون بیایند، می‌توانند نظام مردسالاری را براندازند (6). شورا به هنگام رسیدن به مقصد، احساس رهایی و سبکی می‌کند: «شورا متوجه می‌شود که دیگر نمی‌ترسد. نگران نیست. حرص نمی‌خورد. شاد است. سبک است. آزاد است. سربازی است که از پست نگهبانی‌اش در رفته. قرار نیست مراقب باشد تا فلان حرف به منصور برنخورد یا با شنیدن صدای واکر رخشان گوش‌هایش تیز شود یا هفته‌ای چند بار او را به این دکتر و آن فیزیوتراپی ببرد. قرار نیست غزل را به زور بیدار کند یا ملاحظه مسعود و مرتضی و ملوک و میترا را بکند و یا دم به دقیقه احوالاتش را به مادرش گزارش بدهد. دارد ذره‌ذره از پوسته نقش‌هایش، سُر می‌خورد بیرون و می‌شود پروانه‌ای که خودش سبکی و بی‌وزنی‌اش را حس می‌کند و از عمر کوتاهش خبر دارد (5)».

در دیدارهای اول همه‌چیز عاشقانه است و خوشایند. اما هر چه بیشتر می‌گذرد شکافی بین آنان ایجاد می‌شود که از هم دورشان می‌کند. بخشی از هم را می‌بینند که فاصله‌ها و محدودیت‌ها مجال نداده بود ببینند. ژان می‌خواهد همه‌چیز را بداند، همه چیزهای مرتبط یا نامرتبط با خودش. شورا اما برای عاشقی کردن آمده. تصور هم نمی‌کرده، لحظات ارزشمندشان با جدال بین صداقت و دروغ این‌طور دود شود و به آسمان رود. شورا دروغ‌های کوچک از نظر خودش بی‌اهمیت گفته است و همچنان می‌گوید. دروغ‌های کوچک بی‌اهمیت که اعتماد ژان را خدشه‌دار کرده است: «نمی‌داند خودش است که دارد با دغل‌های کوچکش او را این اندازه به خودش بی‌اعتماد می‌کند یا شک و سوءظن در خود اوست» (5). شورا هیچ‌وقت فکر نمی‌کرده است گفتن این

حقیقت که مختار سیگار می‌کشد و مشروب می‌خورد می‌توانست آنقدر مهم باشد. فکر نمی‌کرد که منیژه به امید زنده‌بودن فردی دیگر، استمرار حیات فرزند خودش را تجسم می‌کرده است و دروغ کوچک شورا کابوس بزرگی در زندگی منیژه است. شورا در این سفر، چندین بار می‌خواهد حقیقت را بگوید، اما هر بار به دلیلی سرباز زده «در ساعات کمی که پیش رو دارند می‌توانند خودشان باشند. بی‌آلایش و صمیمی. نه دروغی هست نه شک و سوءظن و سوءتفاهمی. شورا باید همه‌چیز را بریزد روی دایره. همه آن‌هایی که از سر ضعف نگفته. ژان درک خواهد کرد که دروغ او از سر ریاکاری نبوده (5)». ترس شورا از بیان حقیقت، آزارش می‌دهد. شورا، کم‌کم به دنبال فاش شدن واقعیت خودش برای خود است: «صعود به کله‌ی دیگران آسان‌تر است و سقوط به کله‌ی خودش سخت‌تر. می‌خواهد بداند آن تو چه خبر است. خودش چه می‌خواهد؟ (5)». شورا تا قبل از امروز، خودش را از دریچه چشم دیگری می‌دیده است، این واقعیت در بخشی از رمان به خوبی بازنمایی می‌شود، این بخش ذهنیت شورا را با ضربه‌نگی بسیار آهسته توصیف می‌کند. در اینجا، شورا خود را از چشم ژان می‌بیند: «می‌رود توی جلد ژان و از پشت فرمان، زنی را که از روبه‌رو و از میان برف‌ها دارد به او نزدیک می‌شود نظاره می‌کند. زن مورد علاقه است و در دیدرس. شورا دلش می‌خواهد خودش و برف، از دور مثل تابلوی زیبایی به نظر برسند. کمی نگران است که مبادا این‌طور نباشد. گُت سبزش بی‌ریخت است. از وقتی ژان از کتش ایراد گرفته، بی‌ریخت‌تر هم شده. زیر نگاه فرضی ژان مثل دخترچه‌ها خجالت می‌کشد. شاید او دارد اندامش را ورنانداز می‌کند. شاید طرز راه رفتنش برای او مهم است. جوری که قدم برمی‌دارد. جوری که دستش را جلوی دهانش می‌گیرد و موهایش را که کمی آشفته‌اند. اطوار نامحسوسی، نادانسته می‌رود توی بدن شورا. اطواری که از آن خودش نیستند. سفارش آن لحظه‌اند و فکر می‌کند باید طنزش

کرده باشند. جوانش کرده باشند (5)». این توصیف، ذکر تمام جزئیات آن چیزی است که در مسیر بسیار کوتاهی تا رسیدن به ماشین ژان در ذهن شورا می‌گذرد. راوی با ضرباهنگی به شدت آهسته خواننده را به دقت در جریان جزئی‌ترین افکار و احساسات شورا قرار می‌دهد. تخیل شورا با آنچه در واقعیت با آن روبرو می‌شود فرسنگ‌ها فاصله دارد: «یکه می‌خورد وقتی می‌بیند سر او توی گوشی است انگار که از مدت‌ها قبل. حتی نگاهش نمی‌کند. نکند از اول هم نگاه نمی‌کرده. چرا شورا فکر می‌کرد که چشم از او برنمی‌دارد و مثل یک عاشق منتظر است. خجالت زده می‌شود... ژان غرق در گوشی است حتی متوجه حضور شورا نمی‌شود» (5)». شورا «تازه می‌فهمد که توهم هم درد دارد. سوز دارد مثل همین سرما که دارد تنش را از تو می‌لرزاند (5)». در طی این یک روز، شورا بارها و بارها می‌فهمد «دیگری» که همیشه خود را برای او آماده می‌کرده است، آنی نیست که در تصورش بوده است. و این حقیقتی دردناک اما روشنگر است. او را به خودش نزدیک و از دیگری دور می‌کند. روند آشنایی شورا با خودش و بیگانگی با دیگری آغاز شده است: «شورا از صداهای بلند درونش جا می‌خورد... صدای خودش را انگار از دور می‌شنود» (5).

ژان اصرار دارد شورا حقیقت را درباره مختار بگوید، فهمیده است که مختار آن آدمی نبوده است که شورا به آن‌ها گفته. منیژه هم فهمیده و امیدهایش رنگ باخته است. ولی شورا همچنان از گفتن می‌هراسد. به همین علت، دیدارهایش با ژان درگیر التهاب و کشمکش شده است و شورا در میان این تب‌وتاب خودش را می‌جوید: «از دست خودش کفری است. یاد نگرفته با خودش صادق باشد یا دست‌کم احساس واقعی‌اش را زود تشخیص بدهد (5)» و یا: «توی آینه دستشویی به خودش نگاه می‌کند. یعنی این زن خودش است؟». (5). نگاه شورا به ژان، به عشقی که درگیرش بود در حال تحول است: «می‌داند چیزی هست که

از آن آگاهی کاملی ندارد. عشقی که تا دیروز خالص و کامل به نظر می‌رسید از صبح تا حالا تبدیل شده به دوست‌داشتنی از نوع دیگر. از رمز و رازش کم شد. در عوض پیچیدگی‌اش بیشتر شده. اگر تا دیروز فکر می‌کرد از ساز و کار آن سر در می‌آورد حالا دیگر این اطمینان را ندارد. از ژان سر در نمی‌آورد. از خودش کمتر از او» (5).

دیدار آخر شورا با ژان، در فضایی سرد و برفی، تیر خلاصی به رابطه عاشقانه آنهاست. شورا حقیقت را می‌گوید، با لحنی تند با کلامی زهرآگین و غیر از حقیقتی که ژان در پی شنیدنش بود، چیزهای دیگری هم می‌گوید، حقایقی را که از ژان در طول یک روز فهمیده است. هر چه در ذهنش گذشته است را بر خلاف همیشه می‌گوید و دیگر نمی‌ترسد. از ماشین او پیاده می‌شود و دیگر هیچ‌وقت باز نمی‌گردد: «اولین بار است که به درست کردن چیزی فکر نمی‌کند. دارد همه‌چیز را خراب می‌کند. در همان حال می‌فهمد که همه‌چیز چه آسان خراب می‌شود. به سهمناکی سیل می‌ماند. چیزی جلودارش نیست (5) و در نهایت در آن شب سرد و غمگین خودش می‌ماند و خودش: «تنهایی‌اش در این دشت پربرف چنان با خیالات عاشقانه‌اش فرق دارد که نمی‌تواند آن را بلافاصله درک کند. حتی خودش را به جا نمی‌آورد» (5).

دریافت‌های شورا در انتهای آن روز به دایره خودآگاهی‌اش می‌رسد: «تا چشم کار می‌کند برف است. با خودش می‌گوید این برهوت را در او شناخته بود. دست‌کم نشانه‌هایش را دیده بود. اما خودش را به ندیدن زده بود. انگار کوری به مذاکش جورتر بوده تا بینایی. با تاریکی ایاق‌تر بوده تا روشنایی. در ذهنش به منصور پناه می‌برد. منصور این کار را با او نمی‌کرد. قدم‌هایش را تند می‌کند. یادش می‌آید منصور هم این کار را کرده بود. روزی که با ماشین افتاده بود توی گودال، به دادش نرسیده بود» (5).

شورا کم‌کم به علت این رفتارهایش که در خاطره کودکی‌اش ریشه دارد وقوف پیدا می‌کند: «یک لحظه به نظرش می‌رسد که کلاه بافتنی سرش است و کاپشن گل‌گلی تنش. تنهایی مطلق است. رها شده. جا مانده. فراموش شده. گم‌شده. یادش می‌رود زن جوانی است و سی و چند سال دارد. یادش می‌رود مادر است و بچه دارد. با صدای بلند گریه می‌کند. حس می‌کند اشک‌هایش دارند روی صورتش یخ می‌زنند» (۵). و از آن خاطره عبور می‌کند: «با پشت دست صورتش را پاک می‌کند. صدایش را می‌برد. و تندتر قدم برمی‌دارد. نباید توی چاه بماند. همان چاهی که همیشه احساس کرده آن توست و همیشه منتظر بوده یکی دستش را دراز کند تا او را از آنجا بیرون بکشد. تازه می‌فهمد چاه، خودش است. کسی هم قرار نیست بیاید آن‌تو. یا دستش را برای کمک دراز کند. خودش باید چارچنگولی از دیواره‌اش بالا برود» (۵).

۳. ترسِ درونی

در جوامعی که اقتدار مردان در تمام حوزه‌های زندگی نمایان است، نگاه فرودستانه به زنان سبب می‌شود مردان بتوانند دانش، درک ذهنی و فرهنگی زنان را انکار کنند و روابط ناعادلانه‌ی میان زنان و مردان شکل گیرد (آبوت و والاس، ۱۳۸۰). شورا نمونه زنی است که به اجبار مطیع سلطه مردسالاری است و همواره با ترس و لرز زندگی می‌کند. او همواره مطیع و فرمانبردار و ترسی درونی بر زندگی او حاکم است. این ترس چنان است که حتی اختیاری برای حریم خصوصی خودش (خانه، آشپزخانه و حتی موبایل) ندارد. میهمانی‌های متعدد یا در منزل او بی‌رضایت او انجام می‌گیرد و اگر میزبان نباشد باید به عنوان یک آشپز یا خدمتکار سرویس بدهد.

ترس شورا در مواقعی که ژان به او تلفن می‌زند کاملاً نمایان است. شورا برای این ارتباط غیرعرف باید حواسش به همه‌ی

نفرات منزل خاصه منصور باشد. شورا در جایی از رمان به دلیل ترسش در را نیمه باز می‌گذارد:

«شورا با عجله خودش را می‌رساند به اتاقش و منتظر زنگ موبایلش می‌ماند. فکر این است که از کی به این روز افتاد. موبایلش حکم اسباب‌بازی را داشت برایش. پرتاش می‌کرد، گم‌اش می‌کرد. دیگران پیدایش می‌کردند می‌دادند دستش. حالا دستش گم می‌شود، گوشی گم نمی‌شود. پایش گم شود، گوشی گم نمی‌شود. شده کپسول اکسیژن برایش. در انتظار زنگ آن نفشش تنگ می‌شود. بی‌قرار می‌شود. زنگش انگار زنگ نیست. زنگ زندگی است. زنگ خیال است. گوشی را می‌چسباند به گوش‌اش و در را نیمه‌باز می‌گذارد تا صدا به هال نرود».

منصور به شورا می‌گوید: «... همه چیز قاطی پاطی شده. اخلاقت هم گند شده. از تربیت بچه هم غافل. به غذا و خورد و خوراکمون هم نمی‌رسی. یه شفته درست می‌کنی، می‌اندازی جلومون و فکر می‌کنی حالی مون نیست. هیچ کاری نمی‌کنی. فقط بلدی تهمت بزنی به مادر من».

«تهمت نزدم»

«نمی‌فهمم مادر من با وسایل تو چه کار داره؟»

«یعنی می‌گی از خودم درآوردم دیگه؟...» (۵).

روابط بی‌پایه و اساس شورا با ژان هزین و تاوان سنگینی دارد، اما چنین استقلال‌ی برای شورا ارزشمند است.

زمانی که ژان به شورا می‌گوید:

«مختار با این کار زندگی گندش رو طولانی‌تر کرده و تو

خواستی یه مُرده، یه جنازه، یه لاشه رو نجات بدی»

شورا دیوانه می‌شود و در پاسخ می‌گوید:

«همونطور که تو خواستی لاشه‌ی زندگی از دست رفته‌ت رو

طولانی‌تر کنی، اونم با پیوند زدن من احمق، من الاغ به

زندگیت».

شورا بلندتر داد می‌زند:

«ولی بدترش کردی. باور نکردی که زندگیت خیلی وقته که از بین رفته. نمی‌فهمی که دیگه زنت دوستت نداره. نمی‌خوای قبول کنی که همه چیز نابود شده.»

شورا برای اولین بار است که به درست کردن چیزی فکر نمی‌کند. چیزی جلودارش نیست. تعجب می‌کند که دارد از خط قرمزهای خودش هم رد می‌شود:

«نمی‌خوای قبول کنی که با شوهر قبلش بیشتر می‌تونه برای بچه از دست رفتشون گریه کنه تا تو که فقط بلدی ژست راست‌گویی و بزرگواری بگیر، ولی عمیقاً نمی‌تونی درکش کنی.»

ژان می‌گوید:

«خفه شو!»

«خفه نمی‌شم. آره، من دروغ گفتم. ولی تو دروغ بدتری گفتی. تو داری به خودت هم دروغ می‌گی. برای من خط و نشون می‌کشی. این همه خط قرمز و تذکر و اخطار می‌دونی واسه چیه؟ اگه نمی‌دونی من بگم. خرابی تو خودته. خودت هم از درونت خبر داری که این قدر می‌ترسی. دستگاه تخریب تو خودته آقای بیژنی» (5).

«..منصور دستش را بالا می‌گیرد، خراش دستش را جوری واری می‌کند انگار حیوانی وحشی گازش گرفته. تا بخواهد حرفی بزند، شورا استکان را محکم می‌کوبد کف زمین، محکم‌تر از فروشنده‌ای که استکان را پرت می‌کرد زمین تا نشکن بودنش را ثابت کند. منصور از حرکتش جا می‌خورد، مثل پزشکی که بیمارش یک‌دفعه دفتر دستک‌های روی میز مطب را به هم می‌ریزد. خود شورا هم شوکه می‌شود، نمی‌داند چرا مثل همیشه رفتار نمی‌کند. مثل همیشه استکان را از دستش نمی‌گیرد و نمی‌گذارد توی سینک و بعد با نوازش و التماس از او نمی‌خواهد که ول کنند و بروند. تعجب می‌کند که از کینه به دل گرفتن منصور نمی‌ترسد. از پيله کردنش، از طعنه زدن و از تحقیر

کردنش. استکان خرد نمی‌شود، تکه می‌شود. تکه بزرگش می‌پرد زیر میز.

«حالا دیگه لکه نداره. خیالت راحت»

دارد به خود تازه‌اش نگاه می‌کند. ایده‌آلش این است که همین حالا مثل فیلم‌ها با قیافه خونسرد راهش را بکشد و از در برود بیرون و پشت سرش را هم نگاه نکند. اما شجاعتش ناغافل ناپدید می‌شود. لابد چیزی مثل ترس او را به این روز می‌اندازد؛ مثل موجود ناقص‌الخلقه‌ای خودش را پهن می‌کند کف آشپزخانه، اهمیت نمی‌دهد. استکان شکسته به دستش برود. منصور تکیه می‌دهد به کابینت و نگاهش می‌کند. با آن نگاه از بالا، می‌تواند ببیند که او، در موقعیتی که خودش درست کرده چه قدر درمانده است. «حالت درست کرده، چه قدر درمانده است...» (5).

شورا تاکنون جرأت نداشته حتی در خیال استقلال را تجربه کند اما عشق نسبت به ژان او را شجاع می‌کند و خستگی و سرگستگی او را به این رابطه می‌کشاند: شورا می‌داند که هزینه و تاوان این ارتباط برایش بسیار سنگین است و حتی این موضوع را بارها و بارها به ژان بازگو می‌کند، ولی چنین استقلالی ولو برای دو روز برایش ارزشمند است.

۴. عدم عاطفه

شورا از ابتدا نه در خانواده خود پذیرفته شده بود و نه در خانواده همسر. او همواره با کمبود عاطفه و محبت زندگی را گذرانده است؛ بنابراین به آقای بیژنی (ژان) اولین شخصی که به او احترام و توجه نشان داد، علاقه‌مند شد. یک عشق آنی با «منصور» در یک آتلیه عکاسی که منجر به ازدواجی سنتی شده است و یافتن یک دوست همدل مثل «ژان» که شورا او را هدفمند وارد زندگی‌اش کرده تا به خواسته‌ها و کمبودهایش برسد. در فصل پایانی داستان، ذهن شورا ناباورانه به دنبال سهم خود از احساسات زنانه‌اش در این دنیا است، این مسأله سبب می‌شود که

اعتماد به نفس اندکش، زیاد شود. شورا قبل از سفر به ارمنستان و بعد از آن دو شخصیت کاملاً متفاوت است.

شورا همیشه با تمسخرها و توهین‌های همسرش منصور و مادر همسرش «رخشان» جایگاهی متزلزل دارد. از همین رو نیاز به یک هم‌صحبت دارد. به کسی که بتواند احساسات زنانه‌اش را درک کند. شخصیت مستقلش را به رسمیت بشناسد و به او احترام بگذارد و در این میان تنها مردی که می‌تواند در زندگیش این گونه باشد ژان است. شورا برای نخستین بار از چارچوب‌های شناخته شده زندگی‌اش عبور می‌کند و وارد رابطه‌ای نامتعارف با ژان می‌شود. آن هم در ارمنستان و در شهر ایروان نه در ایران.

۵. عدم اعتماد به نفس

شورا و حتی «غزل» دخترش به عناوین مختلف مورد هجمه منصور قرار می‌گیرند. شورا خود از اعتماد به نفس چندانی برخوردار نیست. همین ضعف موجب می‌شود که در طول رمان بارها مورد استهزا و تحمیق شوهرش قرار بگیرد. کسی که حتی برای برداشتن لوازم عکاسی و فیلم‌برداری نیاز به اجازه همسرش دارد و بارها مورد عتاب خواهرش نینا قرار می‌گیرد.

هویت با حضور در شبکه‌ی اجتماعی معنا می‌یابد؛ آنجا که فرد با دیگران در تعامل است و بین خود و ساختار اجتماعی می‌تواند. رابطه برقرار کند. اگر فرد، موفق به برقراری این رابطه نشود، دچار تزلزل روحی و روانی خواهد شد. هر فرد تصویری از خود و شخصیت خود دارد، اگر به هر دلیلی این تصویر مخدوش گردد، در معرض بحران هویت قرار می‌گیرد.

۶. شورا و گریز از مهرطلبی

شورا در ابتدا که با منصور ازدواج می‌کند، سعی دارد با پیام‌هایی که با رفتارش به دیگران می‌دهد، هویتی مطابق با ارزش‌های خانواده‌ی رزاقی و اطرافیان کسب کند. نیاز عاطفی و روانی در شخصیت شورا سبب می‌شود که زیر سلطه‌ی منصور و

خانواده‌اش باشد. به همین سبب نوعی احساس حقارت، عدم امنیت، عدم اعتماد به نفس و بی‌هویتی در شورا ایجاد می‌شود.

«شورا چهارده سال پیش که از خانه کم‌صدا و خاموششان آمد، ذوق کرد. انگار دعوت شده بود به کارناوالی که طبل و نقاره کم داشت. بعدها سرسام گرفت و حالا خانواده‌ی رزاقی‌ها در نظرش شبیه غولی بود که از هر عضوی هشت جفت داشت، ولی یک گوش هم نداشت (۵)». او خودش را به شکل «عروس محبوب» رزاقی‌ها درآورده است، به عبارتی شورا خودش را، آنچه هست را، پشت چیزی پنهان کرده و خود را به شکلی دیگر درآورده است.

بی‌تفاوتی، خوشرویی و توجه، خل‌مشنگی، همه‌چیز روبه‌راه است و ده‌ها موضوع دیگر که در زندگی شورا تکرار می‌شود را شورا با اکراه پذیرفته است. شورا «یک‌جور فکر می‌کند و جور دیگری عمل می‌کند. یک‌جور احساس می‌کند و جور دیگری حرف می‌زند» (۵).

شخص مهرطلب برای آنکه دیگران را از خود نرنجاند، تسلیم توقعات آنان می‌شود؛ نه به واسطه‌ی اینکه بخواهد یک ضابطه اخلاقی یا یک هنجار اجتماعی را رعایت کند، بلکه علت آن ترس از طرد شدن و تنهایی است؛ که در این صورت، اضطراب اساسی مجدداً نیش‌گزنه خود را بر وی خواهد زد. فداکاری و ایثارگری شخص مهرطلب نه برای انجام یک فضیلت اخلاقی یا وظیفه‌بشری، بلکه از آن روست که خود را نادیده می‌گیرد تا تحسین دیگران را دریافت کند؛ زیرا شدیداً به مهر و محبت آن‌ها احتیاج دارد.

منصور انتظار همسری وفادار و کدبانو دارد:

«دلش می‌خواهد وقت صبحانه خوردن تنها نباشد. می‌گوید این یعنی همراهی. دوست دارد وقتی هم از سر کار می‌آید شورا هر کجای خانه که هست، برود به استقبال او. بارها گفته که دلش نمی‌خواهد در را که باز می‌کند، چشمش بیفتد به جاکفشی، یا

مبل خالی، یا مثلاً بخاری، می‌خواهد چشمش روشن بشود به جمال یک آدم که البته زنش است. لبخند به لب دارد. تر و تمیز و خوش اخلاق هم هست. از نظر منصور زنی که این کار را می‌کند، آدم‌تر است از زنی که از جایش بلند نمی‌شود و ناخنش را سوهان می‌زند. انسان‌تر است. زن بهتری است. زن توی دهان منصور توی دهان رخشان می‌شود عروس بهتر» (5).

بنابراین شورا برای برآوردن انتظارات منصور و مادرش همیشه آماده است و ماسک اطاعت و... برچهره می‌زند، به گونه ای که در طول روایت مطرح شده است: «آنها را که می‌زد خیالش راحت بود. کسی نمی‌توانست او را ببیند. از اصابت طعنه‌ها و تکه‌پرانی‌ها در امان بود. می‌توانست پشت آن جور دیگری باشد. در عالم خودش باشد، مخالف باشد، ناراحت باشد، شاد باشد، متفاوت باشد و از بیرون دیده نشود» (5). باید توجه داشت که «از بیرون دیده نشدن» آنقدر استمرار پیدا می‌کند که کم‌کم شورا از خودش هم پنهان می‌شود.

هورنای بر این دیدگاه است که شخصیت مهرطلب با وجود اینکه از هرگونه رفتار برتری‌طلبانه عاجز است، اما به برتری‌طلبانی که قادر به ابراز وجود، جسور و پرخاشگر هستند به چشم تحسین نگاه می‌کند.

«اگر تمایلات برتری‌طلبی پنهان در شخصیت مهرطلب وجود نداشت، هرگاه گذشت و ملایمت از خود نشان می‌داد، مطابق رویه مهرطلبانه رفتار کرده بود و می‌بایستی خوشنود و راضی باشد. پس علت نارضایتی‌اش این است که در عین اینکه جنبه مهرطلبی خود ایده آلی‌اش راضی شده، به جنبه برتری‌طلبی آن لطمه وارد آمده و او را دچار ملامت و سرزنش می‌کند» (3، 4).

در مورد شخصیت شورا در رمان، به برخوردهای زیادی از سمت شورا برمی‌خوریم که او تک‌تک آدم‌های اطرافش را درک می‌کند و با آنها همدردی می‌کند. اما بعدها در طول داستان در مقطعی از زندگی احساس می‌کند باید از جهانی که در آن زاده شده،

رشد یافته و هم‌اکنون زیست می‌کند، خارج شود تا بتواند جهان بیرون و شاید بهتر است بگویم جهان خودش را کشف کند. نیاز به استقلال اقتصادی و حفظ حریم خصوصی نیازهایی است که به مرور در ذهن شورا به عنوان یک زن شکل می‌گیرد. او باید با وجود تمامی مخالفت‌ها با این درخواست مقاوم باشد، مقاوم شود و این که با خودش و احساساتش کنار بیاید. این انتخاب هرچند برای او نشاط‌آور و به نوعی تنها نقطه روشن زندگی‌اش است، اما استرس و وحشت نیز به همراه دارد و این موضوعی است که تا اواخر رمان دیده می‌شود. شورا می‌خواهد از نقش زن فرشته‌خو یا فرشته خانه خارج شود و خودش باشد. به نوعی زن باشد اما زن نباشد. تضادی که او را مقید می‌کند نقاب از چهره بردارد و خود واقعی‌اش را نشان بدهد. (رهایی از قیودی که دست و پایش را بسته است).

شورا، نه یک زن سنتی است با دغدغه‌های معمول زنان سنتی نسل گذشته، و نه آن‌چنان مدرن که از رسم و رسومات دست‌وپاگیرِ هنجارهای عرفی، عبور کرده باشد. نه با میهمانی‌های خانوادگی و کارهای متعارف خانه‌داری و مادربودگی احساس رضایت می‌کند و نه دغدغه‌های فردی مشخصی دارد که زندگی را برای وی معنا و جهت بخشد. جایی این میان معلق است. منصور همسر شورا، مردی است بسیار نزدیک به تصویر کلیشه‌ای از یک همسر معیشت‌اندیش در خانواده‌ای ایرانی که همسر و فرزندش در کنار افراد خانواده خود، به یک همزیستی به‌ظاهر مسالمت‌آمیز واداشته است. شورا باید عروس محبوب و دلسوزی برای رخشان (مادر منصور) باشد و زن وفادار و خانه‌داری برای منصور و مادر آگاه و مراقبی برای غزل (دخترش).

گرایش روان رنجورانه علیه مردم، این ساز و کار در تعارض با گرایش‌های عزلت‌گرینی و مهرطلبی شورا قرار می‌گیرد و موجب شکل‌گیری تضاد بنیادی در شخصیت او می‌شود.

شورا نمی‌تواند تا پایان با نقاب‌های متعدد ادامه دهد و رفتار اطرافیان سبب می‌شود که او به سمت پذیرش، رد یا تغییر این ارزش‌ها سوق پیدا کند. پس از گذشت چند سال از زندگی مشترک، شورا می‌خواهد از نقش زن فرشته‌خو یا فرشته‌خانه خارج شود و خودش باشد. به نوعی زن باشد، اما زن نباشد. تضادی که او را مقید می‌کند، نقاب از چهره بردارد و خود واقعی‌اش را نشان بدهد. (رهایی از قیودی که دست و پایش را بسته است).

شورا، نه یک زن سنتی است با دغدغه‌های معمول زنان سنتی نسل گذشته، و نه آن‌چنان مدرن که از رسم و رسومات دست‌وپاگیر هنجارهای عرفی، عبور کرده باشد. نه با میهمانی‌های خانوادگی و کارهای متعارف خانه‌داری و مادربودگی احساس رضایت می‌کند و نه دغدغه‌های فردی مشخصی دارد که زندگی را برای وی معنا و جهت بخشد. جایی این میان معلق است. شورا باید عروس محبوب و دلسوزی برای رخشان (مادر منصور) باشد و زن وفادار و خانه‌داری برای منصور و مادر آگاه و مراقبی برای دخترش غزل باشد.

شورا تصمیم می‌گیرد دیگر مطابق میل هیچکس از مادر شوهر گرفته تا دیگر رزاقیها کاری انجام ندهد. او دیگر نمی‌خواهد با اطاعت کردن‌های بی‌جا و سکوت‌های پی در پی، قلب کسی را تسخیر کند.

«شورا بعضی وقت‌ها، فقط بعضی وقت‌ها، خواسته بود گم و گور شود. غیب شدن، گم شدن، مردن وسط مهمانی‌ها و وسط شلوغی‌ها از خیالات سیاهش بود» (۵). شورا به دنبال سرپوشی بود که احساس ناتوانی و فقر روانی خود را جبران کند و احساس حقارت و بی‌ارزشی خود را با آن پوشش دهد.

«یه روز ژان خزید به زندگی‌اش. خزیدنی آهسته و نرم بود. بی‌صدا و بدون‌های و هوی و حرف‌های چرب و نرم معمول این

جور رابطه‌ها. اولین احساس متفاوتی که در او بیدار شد، زمانی بود که ژان را تو خطاب کرد» (۵).

شورا و منصور رابطه دوستانه‌ای ندارند و فقط در کنار هم زندگی می‌کنند. رفتارهای منصور با شورا به گونه‌ای است که به تدریج او را به گوشه انزوا می‌کشاند. شورا در ناملایمات زندگی مشترکش یا به لحظاتی که با ژان حرف می‌زند دلخوش است یا به خاطرات خوش کودکی پناه می‌برد، لحظاتی زودگذر ولی دلچسب.

عدم عاطفه در زندگی مشترک منصور و شورا، او را به سوی ژان سوق می‌دهد. شورا در بحران فقدان عاطفه در روابط زناشویی گرفتار شده است و با چنگ زدن به رابطه‌ای ممنوع امید دارد که التهاب درونش آرام گیرد.

«شورا حواسش می‌رود پیش ژان. چنگ می‌زند به او. به فکرش. به خیالش. فکر کردن به او به این می‌ماند که ببرد بالای سکو و از آن بالا نگاه کند به روزمره‌گی ملال‌آور و مسخره عصرهای جمعه» (۵).

شورا «چشمه‌ایش را می‌بندد و به ژان فکر می‌کند. فکر کردن به او مثل رفتن به داخل چادری است که از باران و تگرگ به آن پناه می‌برد. متوجه می‌شود که دیگر عذاب وجدان ندارد. احساس گناه ندارد. با آسودگی و با خیال راحت به او فکر می‌کند. می‌تواند با آن از لجبازی‌ها و خودخواهی‌های منصور انتقام بگیرد. می‌تواند با داشتن آن از همه‌ی ساعتهای کوفتی زندگی‌اش انتقام بگیرد» (۵).

«در سکوت به صدای نرم ژان گوش می‌کند و دلش از هیجان و خوشی غنج می‌رود. لازم نیست شورا چیزی بگوید. او همه را می‌فهمد و همه‌ی ناگفته‌ها را» (۵). در دیدگاه شورا، توجهات ژان «توجهی از جنس دانستن است و حمایتگر. شورا کم‌کم به این نتیجه رسید که همین کنجکاوی و عطش شوق‌آمیز او را می‌خواهد» (۵).

او در تنهایی درگیریهایی شدید ذهنی را پشت سر میگذارد. کشمکشهای ذهنی شورا گاه به نفع او رأی می‌دهد و شورا را محق می‌داند و گاه او را در ایجاد چنین رابطه‌ای متهم می‌سازد. جدالهای ذهنی باعث می‌شود تا شورا در برزخ ناآگاهی به سر برد. لحظاتی پیش می‌آید که برای او مهم است تا بداند شوهر و مادر شوهرش درباره‌اش چه فکر می‌کنند و آیا به رابطه پنهانی‌اش پی برده‌اند؟

۷. استرس و وحشت

شورا آنچه را که در ذهن و فکرش می‌گذرد یا احساس می‌کند، پنهان می‌کند و این موضوع با شخصیت او عجین شده است. شورا به پنهان شدن، خو کرده است. اول و مهم‌تر از همه، پنهان شدن از خود و سپس پنهانی شدن چیزها و اتفاق‌های دیگر که به نظرش بی‌اهمیت می‌آیند. شخصیت نابهنجار نمی‌تواند رفتارهای خود را با واقعیت‌ها تطبیق دهد.

تمامی کشش‌های نابهنجار که تضادگونه، بیمارگونه و سرشار از ترس و اضطراب‌های اجباری و ناآگاهانه هستند در شورا مشاهده می‌شود. ناآگاهی او را به علت ترس‌هایش را در نیمه اول داستان می‌بینیم.

شورا از فشاری که شوهرش و در سطح کلان‌تر جامعه مردسالار بر او وارد می‌کند، خسته و منزجر شده است و رهایی از این فشار را خواهان است. او در مقطعی از زندگی احساس می‌کند باید از جهانی که در آن زاده شده، رشد یافته و هم‌اکنون زیست می‌کند، خارج شود تا بتواند جهان بیرون و جهان خودش را کشف کند. این انتخاب هرچند برای او نشاط‌آور و به نوعی تنها نقطه روشن زندگی‌اش است، اما استرس و وحشت به همراه دارد و این موضوعی است که تا اواخر رمان دیده می‌شود.

به دلیل اینکه امنیتِ خاطر افراد مطیع به نظری که بقیه در موردشان دارند، وابسته است، عموماً به گونه‌ای رفتار می‌کنند که خیلی با ملاحظه، مشتاق همدلی و کمک به دیگران و حساس به

نیازهای دیگران به نظر می‌آیند. افراد مطیع در روابط خود بسیار سازش‌پذیر هستند به طوری که خواسته‌ها و نیازهای خود را به راحتی کنار می‌گذارند و تسلیم دیگران می‌شوند. برای جلب عشق و محبت هرکاری می‌کنند و خود را افرادی ضعیف و در عین حال فداکار و سخاوتمند می‌بینند.

فرد مطیع همواره دیگران را از خود برتر می‌داند، حتی اگر در شغلش یا در هر زمینه‌ای به طرز محسوسی توانمند باشد باز هم خود را حقیر می‌داند. هورنای بیان می‌کند تمام این رفتارها ناشی از خصومت سرکوب شده‌ای است که زمانی که فرد در کودکی به محبت و امنیت از سوی والدینش نیاز داشت، تأمین نشد. هورنای معتقد است این افراد در واقع میل شدیدی به سرپیچی، انتقام جویی، بهره‌کشی و کنترل کردن دیگران دارند. اما برای حفظ امنیت خود خصومت خود را سرکوب کرده و دقیقاً برعکس امیال خود رفتار کرده به طوری که همیشه تلاش می‌کنند هیچ چیزی برای خود نخواهد و فقط بقیه را خوشحال کنند.

میهمان‌های متعدد یا در منزل شورا، بدون رضایت او انجام می‌گیرد و اگر میزبان نباشد باید به عنوان یک آشپز یا خدمتکار سرویس بدهد. شورا همواره با ترسی درونی زندگی می‌کند. این ترس چنان است که حتی اختیاری برای حریم خصوصی خودش (خانه، آشپزخانه و حتی موبایل) ندارد. این ترس در مواقعی که ژان به او تلفن می‌زند کاملاً مشهود است. شورا برای این ارتباط غیرعرف باید حواسش به همه نفرات منزل خاصه منصور باشد. حس عاشقانه در مورد ژان، ابتدا برای شورا تازگی دارد و خوشایند است اما رفته‌رفته، ترس در دلش نشاند، بی‌قرار است و ناآرام. ترسِ شورا از بیان حقیقت، آزارش می‌دهد. شورا، کم‌کم به دنبال فاش شدن واقعیتِ خودش برای خود است: «صعود به کله‌ی دیگران آسان‌تر است و سقوط به کله‌ی خودش

سخت‌تر. می‌خواهد بداند آن تو چه خبر است. خودش چه می‌خواهد؟» (۵).

۸. سکوت

شورا نومیدانه برای کسب محبت و تأیید دیگران تلاش می‌کند. «...آدم‌های مشکل‌دار و آسیب‌دیده، نیاز شدیدی به تحسین و احترام دیگران دارند» (۵). شورا یادش می‌آید زمانی برای خودشیرینی هم که شده آمپول رزاقی‌ها را می‌زد و از تعریف و تحسین آن‌ها گل از گلش می‌شکفت. یک بار رخشان از پُر دادن‌های منصور زورش آمد و با لحن تحقیرآمیزی از آمپول‌زنی شورا گفت. همه بی‌اختیار خندیدند (۵) و بعد یادش می‌آید که مختار می‌ایستد بالای سر شورا و می‌گوید: «دختر بزن توی پوزمون تا نیش‌مون رو ببندیم. جوابمون رو بده محکم» (۵)، ولی شورا هیچ‌گاه جواب دیگران را محکم نداده است. هیچ‌کس را از خود نرنجانده. و خود را همیشه در پشت نقاب‌هایش پنهان کرده است؛ در نتیجه همگی از احتیاج شدید شورا به محبت غافل هستند.

۹. دروغ و ضعف شخصیت

شورا در ادامه رفتارهایش برای راضی نگه‌داشتن دیگران، واسطه اعتماد منیژه و همسرش (آقای بیژنی) می‌شود. آن‌ها به حرف‌های شورا اعتماد می‌کنند و مختار را انتخاب می‌کنند تا کبد پسرشان را به او اهدا کنند. عمل انجام می‌شود و این دو خانواده به بهانه این اتفاق با هم آشنا می‌شوند. شورا ذهنش درگیر دروغی که به آنان گفته نمی‌شود اما دلش درگیر حس عاشقانه به آقای بیژنی که ژان صدایش می‌کند می‌شود: «یک روز ژان خزید به زندگی‌اش. خزیدنی آهسته و نرم بود. بی‌صدا و بدون‌های‌وهوی و حرف‌های چرب‌ونرم معمول این جور رابطه‌ها» (۵).

عشق به ژان با هنجارهای فکری شورا همخوانی دارد، اما با هنجارهای جامعه در تضاد است. آشنایی با ژان، زندگی او را در موقعیت متفاوتی قرار می‌دهد. تعارض‌ها و کشمکش‌های شورا

از همین‌جا آغاز می‌شود. در یک سو زندگی خانوادگی و روزمره‌اش قرار دارد با ماسک‌های بی‌پایان بر چهره‌اش و روابطی که دیگر برایش هیچ لذتی ندارد، و در سویی دیگر، ژان ایستاده است با حس‌های عاشقانه غریبی که در شورا برانگیخته است» (۵).

شورا هیچ‌وقت فکر نمی‌کرده است گفتن این حقیقت که مختار سیگار می‌کشد و مشروب می‌خورد می‌توانست آنقدر مهم باشد. فکر نمی‌کرد که منیژه به امید زنده بودن فردی دیگر، استمرار حیات فرزند خودش را تجسم می‌کرده است و دروغ کوچک شورا، کابوس بزرگی در زندگی منیژه است. شورا در این سفر، چندین بار می‌خواهد حقیقت را بگوید، اما هر بار به دلیلی سرباز زده «در ساعات کمی که پیش رو دارند می‌توانند خودشان باشند. بی‌آلایش و صمیمی. نه دروغی هست نه شک و سوءظن و سوءتفاهمی. شورا باید همه‌چیز را بریزد روی دایره. همه آن‌هایی که از سر ضعف نگفته. ژان درک خواهد کرد که دروغ او از سر ریاکاری نبوده» (۵).

۱۰. رهایی از ترس و سبکی

شورا در پایان تصمیم به سفر می‌گیرد تا یک روز کامل را پنهانی با ژان سپری کند. بهانه‌اش هم مختار است. او هنوز سلامتی‌اش را به دست نیاورده و برای گرفتن ویزای آمریکا و دیدن دخترش باید به ارمنستان برود، ولی به تنهایی نمی‌تواند. پس شورا تصمیم می‌گیرد، همراهی‌اش کند. «روز دیگر شورا» از اینجا آغاز می‌شود. روزی که با ریتمی به شدت آهسته روایت می‌شود.

شورا به هنگام رسیدن به مقصد، احساس رهایی و سبکی می‌کند: «شورا متوجه می‌شود که دیگر نمی‌ترسد. نگران نیست. حرص نمی‌خورد. شاد است. سبک است. آزاد است. سربازی است که از پست نگهبانی‌اش در رفته. قرار نیست مراقب باشد تا فلان حرف به منصور برنخورد یا با شنیدن صدای واکر رخشان گوش‌هایش تیز شود یا هفته‌ای چند بار او را به این دکتر و آن فیزیوتراپی

ببرد. قرار نیست غزل را به زور بیدار کند یا ملاحظه مسعود و مرتضی و ملوک و میترا را بکند و یا دم به دقیقه احوالاتش را به مادرش گزارش بدهد. دارد ذره ذره از پوسته نقش هایش، سر می خورد بیرون و می شود پروانه ای که خودش سبکی و بی وزنی اش را حس می کند و از عمر کوتاهش خبر دارد» (۵). او به ظاهر از تمام نقش هایی که در زندگی روی دوشش بوده، فارغ شده و آماده است که طعم آزادی و عشق را با تمام وجود بچشد: «یک روز کامل پر از وعده و تازگی و ناشناختگی و دیوانگی در اختیار دارد» (۵).

۱۱. خودانگاره آرمانی

شورا همیشه خودش را از دریچه چشم دیگری می دیده است، این واقعیت در بخشی از رمان به خوبی بازنمایی می شود. اما زمانی که شورا خود را از چشم ژان می بیند نویسنده با ضرباهنگی بسیار آهسته، صحنه را توصیف می کند: «می رود توی جلد ژان و از پشت فرمان، زنی را که از روبه رو و از میان برف ها دارد به او نزدیک می شود نظاره می کند. زن مورد علاقه است و در دیدرس. شورا دلش می خواهد خودش و برف، از دور مثل تابلوی زیبایی به نظر برسند. کمی نگران است که مبدا این طور نباشد. گت سبزش بی ریخت است. از وقتی ژان از گتش ایراد گرفته، بی ریخت تر هم شده. زیر نگاه فرضی ژان مثل دخترچه ها خجالت می کشد. شاید او دارد اندامش را ورنده می کند. شاید طرز راه رفتنش برای او مهم است. جوری که قدم برمی دارد. جوری که دستش را جلوی دهانش می گیرد و موهایش را که کمی آشفته اند. اطوار نامحسوسی، نادانسته می رود توی بدن شورا. اطواری که از آن خودش نیستند. سفارش آن لحظه اند و فکر می کند باید طنازش کرده باشند. جوانش کرده باشند» (۵).

شورا در مسیر بسیار کوتاهی تا رسیدن به ماشین ژان، مطالب بالا را از ذهن می گذراند. راوی با ضرباهنگی به شدت آهسته خواننده را به دقت در جریان جزئی ترین افکار و احساسات

شورا قرار می دهد. تخیل شورا با آنچه در واقعیت با آن روبرو می شود فرسنگ ها فاصله دارد: «یکه می خورد وقتی می بیند سر او توی گوشی است انگار که از مدت ها قبل. حتی نگاهش نمی کند. نکند از اول هم نگاه نمی کرده. چرا شورا فکر می کرد که چشم از او برنمی دارد و مثل یک عاشق منتظر است. خجالت زده می شود... ژان غرق در گوشی است حتی متوجه حضور شورا نمی شود» (۵). هورنای به این تصویر خیالی از خود «خودانگاره آرمانی» می گوید. وقتی شخص در مقابل اضطراب و تضادهایش، موجودی می شود ضعیف و بی دفاع و عاجز و کم اعتماد به نفس، نمی تواند برای رفع تضاد و اضطرابش کاری انجام دهد، پس ناچار به تخیل پناه می برد. یک خودتصویری در ذهنش ایجاد می کند و آن را جانشین اعتماد به نفس و ارزش های واقعی می سازد. یعنی در تخیل تصویری از یک شخصیت ممتاز و برجسته و قوی ترسیم و سعی می کند خود را در آن تصویر عالی و ممتاز ببیند.

به دلیل اینکه شورا در خود یارای مقابله با واقعیت ها را نمی بیند، به تنها جایی که می تواند در آن آزاد باشد، پناه می برد؛ یعنی عالم خیال. در خیال و رؤیا او آزادانه می تواند فکر کند که طناز شده است، اما پس از آنکه عکس العمل ژان را می بیند «تازه می فهمد که توهم هم درد دارد. سوز دارد، مثل همین سرما که دارد تنش را از تو می لرزاند» (۵). در طی این یک روز، شورا بارها و بارها می فهمد «دیگری» که همیشه خود را برای او آماده می کرده است، آنی نیست که در تصورش بوده است و این حقیقتی دردناک، اما روشنگر است. او را به خودش نزدیک و از دیگری دور می کند. روند آشنایی شورا با خودش و بیگانگی با دیگری آغاز شده است: «شورا از صداهای بلند درونش جا می خورد... صدای خودش را انگار از دور می شنود» (۵).

نگاه شورا به ژان، به عشقی که درگیرش بود در حال تحول است: «می داند چیزی هست که از آن آگاهی کاملی ندارد. عشقی

می‌آید منصور هم این کار را کرده بود. روزی که با ماشین افتاده بود توی گودال، به دادش نرسیده بود» (۵).

۱۳. نیاز به امنیت و محبت

هورنای زندگی را سفری می‌داند در جست وجوی محبت و امنیت. هورنای معتقد است که منشأ انگیزش انسان، بیشتر از آن‌که بر اساس نظریه فروید، نیروی جنسی باشد، نیازمند به امنیت و محبت است و مصیبت اصلی، همیشه فقدان صمیمیت و محبت واقعی است. همان‌طور که هورنای گفته شورا سعی می‌کند تا عشق و محبتی که در زندگی با همسر نصیبش نشده را نزد ژان جست وجو کند. یک عشق آنی با «منصور» در یک آتلیه عکاسی که منجر به ازدواجی سنتی شده است. یافتن یک دوست همدل مثل «ژان» که شورا او را هدفمند وارد زندگی‌اش کرده تا به خواسته‌ها و کمبودهایش برسد. شورا از سوی ژان مورد توجه قرار می‌گیرد و مورد علاقه او واقع می‌شود؛ همان نیازی که شورا بسیار به آن محتاج است. او به دنبال این توجه در پی کسب توجه‌های دیگر برمی‌آید و با هر ارتباطی با ژان این نیاز خود را به توجه ارضا می‌کند. او که روزگاری مورد بی‌توجهی همسرش قرار گرفته، حال با مورد توجه بودن از سوی ژان ارضاء می‌گردد. شورا دل در گرو رابطه پنهانی با ژان که فقط تلفنی است گذاشته. همین رابطه پنهانی، زندگی شورا را وارد مرحله جدیدی می‌کند تا جایی که نقش‌هایی که یک عمر ایفا کرده برایش بی‌اهمیت شده‌اند: «اما مدتی است که شورا دیگر نه زن بهتر است نه عروس بهتر. حال معاشرت با دیگران را ندارد. حوصله نمی‌کند غزل را تشویق کند تا چند کلمه از مدرسه و دوست‌هایش بگوید. تلفن‌های کرج را یکی در میان نشنیده می‌گیرد. هیچ کتابی نمی‌تواند تا آخر بخواند. بیشتر وقت‌ها سرش توی موبایل است» (۵).

شورا که در جستجوی محبت و امنیت است، الگوهای متعارف برایش رنگ باخته و حس‌های تازه‌ای در دلش جوانه زده‌اند. در

که تا دیروز خالص و کامل به نظر می‌رسید از صبح تا حالا تبدیل شده به دوست‌داشتنی از نوع دیگر. از رمز و رازش کم شد. در عوض پیچیدگی‌اش بیشتر شده. اگر تا دیروز فکر می‌کرد از ساز و کار آن سر در می‌آورد حالا دیگر این اطمینان را ندارد. از ژان سر در نمی‌آورد. از خودش کمتر از او» (۵).

۱۲. خودآگاهی (بازگشت به خود)

شورا هر چه در ذهنش گذشته است را بر خلاف همیشه می‌گوید و دیگر نمی‌ترسد. از ماشین ژان پیاده می‌شود و دیگر هیچ‌وقت باز نمی‌گردد: «اولین بار است که به درست کردن چیزی فکر نمی‌کند. دارد همه‌چیز را خراب می‌کند. در همان حال می‌فهمد که همه‌چیز چه آسان خراب می‌شود. به سهمناکی سیل می‌ماند. چیزی جلودارش نیست» (۵). این آخرین دیدار شورا با ژان، در فضایی سرد و برفی، تیر خلاصی به رابطه عاشقانه آنهاست. شورا با لحنی تند و کلامی زهرآگین حقیقت را می‌گوید، حقیقتی غیر از حقیقتی که ژان در پی شنیدنش بود، چیزهای دیگری هم می‌گوید، حقایقی را که از ژان در طول یک روز فهمیده است. در نهایت در آن شب سرد و غمگین خودش می‌ماند و خودش: «تنهایی‌اش در این دشت پربرف چنان با خیالات عاشقانه‌اش فرق دارد که نمی‌تواند آن را بلافاصله درک کند. حتی خودش را به جا نمی‌آورد» (۵).

شورا در پی آن است که از کالبد زنانه‌اش خارج شود ولی هنوز به مرز جسارت و پختگی نرسیده است. دریافت‌های شورا در انتهای آن روز به دایره خودآگاهی‌اش می‌رسد: «تا چشم کار می‌کند برف است. با خودش می‌گوید این برهوت را در او شناخته بود. دست‌کم نشانه‌هایش را دیده بود. اما خودش را به ندیدن زده بود. انگار کوری به مذاقش جورتر بوده تا بینایی. با تاریکی ایاق‌تر بوده تا روشنایی. در ذهنش به منصور پناه می‌برد. منصور این کار را با او نمی‌کرد. قدم‌هایش را تند می‌کند. یادش

دیدارهای اول همه چیز عاشقانه است و خوشایند. اما هر چه بیشتر می‌گذرد شکافی بین شورا و ژان ایجاد می‌شود که از هم دورشان می‌کند. بخشی از هم را می‌بینند که فاصله‌ها و محدودیت‌ها مجال نداده بود ببینند. ژان می‌خواهد همه چیز را بداند، همه چیزهای مرتبط یا نامرتبط با خودش. شورا اما برای عاشقی کردن آمده. تصور هم نمی‌کرده، لحظات ارزشمندشان با جدال بین صداقت و دروغ این‌طور دود شود و به آسمان رود. شورا دروغ‌های کوچک از نظر خودش بی‌اهمیت گفته است و همچنان می‌گوید. دروغ‌های کوچک بی‌اهمیت که اعتماد ژان را خدشه‌دار کرده است: «نمی‌داند خودش است که دارد با دغل‌های کوچکش او را این اندازه به خودش بی‌اعتماد می‌کند یا شک و سوءظن در خود اوست (5)».

شورا در آخرین فصل داستان حکایت ذهنی را دارد که ناباورانه به دنبال سهم خود از احساسات زنانه‌اش در این دنیاست. او به یک هویت جدید می‌رسد و اعتماد به نفس از بین رفته‌اش به او بازمی‌گردد. شورا قبل از سفر به ارمنستان و بعد از آن دو شخصیت کاملاً متفاوت است.

۱۴. خلأ عاطفی

شخصیت مهرطلب نیاز شدیدی به برانگیختن مهر و تأیید دیگران دارد. او همواره منتظر تعریف و تحسین دیگر انسان‌ها است و درصدد است که انتظارات آن‌ها را برآورده کند، این ظاهرسازی‌ها روح او را متزلزل می‌کند. جرأت و شهامت ابراز وجود، انتقاد، ابراز لیاقت و کوشش برای رسیدن به هدف‌های بزرگ و عالی در او نابود می‌شود.

شورا درصدد آن است که تمام خلأهای زندگی‌اش در ارتباط پنهانی‌ای که با آقای بیژنی (ژان) دارد، جبران شود. او زنی مهرطلب است که وفی هنرمندانه و به خوبی واکنش‌های روحی و روانی‌اش را در برخورد با واقعیت‌های زندگی ترسیم می‌کند. او با اشراف کامل بر شخصیت شورا، شخصیت مهرطلب او را به

تصویر می‌کشد. نویسنده شروع و پایان‌بندی مناسبی برای داستان انتخاب کرده است. شروع داستان با شور و هیجان شورا در ایروان برای دیدار با ژان آغاز شده و با پریشانی او از این دیدار پایان می‌یابد.

۱۵. آزارهای محیطی و اضطراب اساسی

هورنای معتقد بود که اگر انسان‌ها در رابطه با اجتماع احساس امنیت خود را از دست دهند به اضطراب اساسی دچار می‌شوند. شخصیت شورا به دلیل کشمکش‌های درونی و مکانیسم دفاعی با الگوی هورنای انطباق دارد.

شورا گاهی مجبور می‌شود دست به کارهایی بزند که از آن‌ها بیزار است «شورا همه را به شام آخر هفته دعوت می‌کند. گمان می‌کند این شکلی دل‌منصور را به دست می‌آورد. اما از منصور خبری نیست. شورا ماسک همه چیز رو به راه است به صورتش می‌زند و در راه اتاق و آشپزخانه در رفت و آمد است» (5).

رخشان، شورا را در خانه‌داری و میزبانی بهتر از عروس‌های دیگر و حتی دخترش قبول دارد. شورا در ابتدا با تمایل ولی بعدها هم با نارضایتی درونی به این نظر رخشان احترام می‌گذارد. شورا در بیشتر مواقع در حضور جمع، نقش عروس دلخواه خانواده رزاقی‌ها را بازی می‌کند، در حالیکه در درونش آشوبی به پا شده است. نقاب زدن‌های پی‌درپی برای رزاقی‌ها، شورا را به ستوه رسانده است. «سالها خودش را به شکل عروس محبوب و ایده‌آل رخشان درآورده بود. به تدریج این نقش خسته‌اش کرد. مریض‌اش کرد. بین او و رخشان شکافی بود که پر نمی‌شد. دیگر دلش نمی‌خواهد همانی باشد که رخشان می‌خواهد» (5).

برای شورا حضور در جمع همواره اضطراب‌آفرین است و این نگرانی با پیدایش رابطه‌ی پنهانی چند برابر می‌گردد. زمانی که شورا در اتاق خواب منزوی است، همواره برای مواقع غافلگیری راه گریزی اندیشیده است. «با صدای در از تخت کنده می‌شود.

بدش می‌آید غافلگیر شود. در این خانه همیشه امکانش هست. سریع ماسک دارم به لباس فکر می‌کنم به خودش می‌زند. منصور با چشمهای جیوه‌ای ریزش ساکت نگاهش می‌کند» (5).

۱۶. عزلت طلبی

هنگامی که خانه‌ی شورا شلوغ است به بهانه‌های مختلف به اتاق خوابش پناه می‌برد: «خودش می‌چپد توی اتاق خواب و می‌نشیند روی تخت. تاریک و دنج است. می‌خواهد آدمها از خانه‌اش بروند و تنها باشد» (5).

شورا رابطه عاطفی مناسبی با مادرش ندارد و نمی‌تواند از خلأهای درونی‌اش با او سخن بگوید «... رفت خانه‌ی مادرش. نگفت که قهر کرده. نتوانست بگوید که اشتباه کرده، که خوشحال نیست، که رنج میکشد. شب را در خانه‌ی مادر ماند و صبح به این نتیجه رسید که خانه‌ی مادرش جایی نیست که بتواند از آنجا زندگی جدیدی برای خودش شروع کند. سالها پیش، خودش را از آن زندگی پرت کرده بود بیرون و حالا نمی‌توانست دوباره به آن برگردد. روز بعدش برگشت خانه» (5).

۱۷. شورا و رنج تحقق فردیت خویش

فردیت یعنی خودبودن و بی‌همتایی؛ یعنی به جای شبیه‌شدن به دیگران، هر شخصی در جهت یافتن وجوه یگانگی و بی‌همتایی خود گام بردارد. خودشناسی انسان یعنی وقوف نداشتن به گستره و محدودیت‌های توانایی‌ها و دانایی‌ها، هم منجر به رنج‌بردن می‌شود و هم رنج‌دادن. رنج می‌برد چون خود را شکست‌خورده، تلخ‌کام و ناخشنود حس می‌کند و رنج می‌دهد چون علت این وضعیت را نه خودشناسی، بلکه رفتار و کردار دیگران می‌داند و نسبت به آنان حس خشم، کین‌توزی و نفرت می‌کند (1).

شورا در این داستان، قدم در مسیر رسیدن به فردیت خود می‌گذارد و در این راه رنج سنگینی را متحمل می‌شود. او «از عضو خانواده‌ی رزاقی‌ها بودن» به «شورا شدن» طی طریق می‌کند.

برای این کار، با چشمانی باز به خود نگاه می‌کند. او با ترس‌هایش مواجه می‌شود و سعی می‌کند بر آن‌ها غلبه کند. تعارف‌های اجتماعی آزاردهنده‌ای که مانع اصیل زیستنش بوده است، در دوراهی شک و یقین به چالشی پراضطراب می‌کشد. خودِ اصیل، یگانه راهنمایی است که شخص را به زندگی درست انسانی رهنمون می‌سازد. شورا در این داستان، تلاش می‌کند خواسته‌های واقعی‌اش را کشف کند. به حس‌های درونی‌اش خیره می‌نگرد. علت تلخ‌کامی‌هایش را می‌جوید، به نقش دیگران در این ناکامی‌ها می‌اندیشد و به دنبال ردپای اصیل خود در زندگی می‌گردد.

درک فردیت از سوی شورا، رهایی از خانواده رزاقی‌ها و عبور جسورانه‌اش از دلبستگی‌های عاشقانه‌اش به ژان سبب می‌شود که شورا به آزادی حقیقی برای اصیل زیستن که بهایش را با رنج تنهایی ادا می‌کند، نزدیک شود: «دریاچه کاری کرد که او به سبکی پروانه بشود. دور خودش بچرخد و احساس آزادی کند. اشک‌هایش که لحظه قبل پس‌زده بود با سرعت بیشتری برمی‌گردند» (5).

شورا و هرچه در وجود این شخصیت هست واقعی و اصیل است: «حالا نه آرایش دارد. نه ماسک. بی‌اعتنا به تلفن منصور که یک‌بند زنگ می‌زند گذرنامه و کارت پروازش را به مأمور نشان می‌دهد و از گیت رد می‌شود (5). این سفر برای شورا اگر چه سفری در جهان بیرونی است، اما با سفری درونی همراه می‌شود. شورا با شوهر، مادرشوهر و همچنین با افراد خانواده خودش درگیری ذهنی داشت؛ چون از ابتدا نه در خانواده خود پذیرفته شده بود و نه در خانواده همسر. بنابراین به اولین شخصی که به او احترام و توجه نشان داد علاقه‌مند شد. شورا در پایان سفر به ایروان به فردیت خود دست می‌یابد، و این آغازی است برای زندگی اصیل.

مختار برای تقاضای ویزای کانادا در زمستانی سرد و برفی به ارمنستان می‌روند و شورا پس از آن به تنهایی در فرودگاه ایروان در حال بازگشت به ایران است. زنی که در این مسیر بازگشت سرخورده‌تر و شکسته‌تر شده است. زنی که در انتخاب‌های محدود در زندگی‌اش هیچ صرفه‌ای نبرده است. شورا پایش را که توی فرودگاه ایروان می‌گذارد تازه می‌فهمد دیگر خودش نیست. فکر اینجا را نکرده بود. از کجا می‌توانست بداند. در حال و هوای گرم و شلوغ آدم‌هایی که می‌روند و می‌آیند با خود تازه اش آشنا می‌شود. مثل آدم نا آشنا گذرنامه اش را به ماموری که توی اتاق نشسته می‌دهد و با خودش می‌گوید که از این لحظه به بعد دیگر شورای قبلی نیست.

در آخرین فصل داستان، شورا به دلیل ناامید شدن از ژان به سوی یک هویت جدید هدایت می‌شود، اعتماد به نفس از بین رفته‌اش بازمی‌گردد. این جا نقطه‌ی عطف زندگی شورا است.

نتیجه‌گیری

میان ادبیات و نظریه‌های روانشناسانه ارتباطی عمیق وجود دارد. نظریه کارن هورنای از جمله نظریه‌هایی است که براساس آن می‌توان لایه‌های روانی شخصیت‌های داستانی را تحلیل کرد. هورنای معتقد است هر شخصیتی در زندگی ممکن است به مهرطلبی، عزلت‌طلبی و برتری‌طلبی روی آورد و در این بین از ترفندهایی استفاده کند. شورا در ابتدای ازدواج، شخصیتی مهرطلب دارد و زیردست و مطیع همسر و خانواده‌ی همسر است. رابطه پنهانی شورا با ژان به تدریج او را از شخصیتی مهرطلب و فرمانبردار به شخصیتی ناراضی مبدل می‌کند که نتیجه‌ی آن جسارت او در حرف زدن با ژان و فروپاشیدن از درون است. «دارد ذره ذره از پوسته نقش‌هایش، سر می‌خورد بیرون و می‌شود پروانه‌ای که خودش سبکی و بی‌وزنی‌اش را حس می‌کند» (۵). رنج و عذاب او از نبود همراه و مونس و دوست و رفیق است.

شورا در این داستان، قدم در مسیر رسیدن به فردیت خود می‌گذارد و در این راه رنج سنگینی را متحمل می‌شود. او «از عضو خانواده رزاقی‌ها بودن» به «شورا شدن» طی طریق می‌کند. برای این کار، با چشمانی باز به خود نگاه می‌کند. تلاش می‌کند خواسته‌های واقعی‌اش را کشف کند. به حس‌های درونی‌اش خیره می‌نگرد. علت تلخ‌کامی‌هایش را می‌جوید، به نقش دیگران در این ناکامی‌ها می‌اندیشد و به دنبال ردپای اصیل خود در زندگی می‌گردد. ماسک‌هایی را که در گذران زندگی به صورت زده است، نقادانه برملا می‌کند و به بیهودگی آن‌ها وقوف می‌یابد. با ترس‌هایش مواجه می‌شود و سعی می‌کند بر آن‌ها غلبه کند. عرف‌های رایج و تعارف‌های اجتماعی آزاردهنده‌ای که مانع اصیل زیستنش بوده است، در دوراهی شک و یقین به چالشی پراضطراب می‌کشد. و در یک کلام، به خود اسیلش نزدیک‌تر می‌شود.

در پایان داستان شورا با تغییری بنیادی، تغییری دو روزه که البته هجده سال‌ها زندگی مشترکش هم در آن دخیل است. شورا از مسیری بر می‌گردد که به عمق وجود شخصیتش دست یافته است. عکس دریاچه نیز در صفحه پایانی کتاب نقطه اتصال شورا به آینده‌های است که خودش در آن دخیل بود. او دیگر به تلفن‌های بی‌وقفه منصور هم اعتنایی نمی‌کند. پرواز او به ایران در حقیقت پرواز او به بخشی از وجود ناشناخته‌اش است که تا زمانی که اراده نکرد، نتوانست به آن دسترسی پیدا کند. شورا با یک هویت جدید وجودی به ایران بازمی‌گردد. **مشارکت نویسندگان**

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The novel *The Other Day of Shoura*, written by Fariba Vafi, represents a profound psychological and sociological exploration of women's roles and struggles within a patriarchal society. This study critically examines the character of Shoura through the lens of Karen Horney's psychoanalytic theory, which posits that neurotic behaviors stem from early childhood conflicts and social conditioning rather than innate biological drives. The novel portrays Shoura as a woman navigating the pressures of her traditional family and seeking an identity beyond the restrictive norms imposed upon her. Horney's concept of compliance-seeking behavior, or what she termed the "neurotic need for affection and approval," is particularly evident in Shoura's interactions with her husband's family, where she continually sacrifices her desires to maintain peace. The analysis suggests that Shoura's rigidity and her obligatory kindness toward her in-laws exemplify the internalized pressures women face in conforming to societal expectations (5). Vafi employs a descriptive, introspective narrative style that immerses the reader in Shoura's psychological turmoil, illustrating the psychological cost of gendered expectations and the ways in which women navigate agency within oppressive structures. This study employs a descriptive-analytical method to dissect the novel's thematic and psychological depth, using textual analysis to demonstrate how Horney's theories manifest

in the character of Shoura. The findings indicate that the novel critiques the patriarchal conditioning that forces women into subservient roles, highlighting the psychological consequences of internalized misogyny and the struggle for self-definition.

Karen Horney's psychological theory provides a crucial framework for understanding Shoura's character development and behavioral patterns. Unlike Freud, who emphasized the repression of sexual instincts as the root of neurosis, Horney argued that neurotic tendencies arise from unresolved social conflicts and unmet emotional needs during childhood (3, 4). In the case of Shoura, her compliance-seeking behavior originates from the emotional deprivation she experienced in her formative years. Throughout the novel, she exhibits characteristics that align with Horney's three neurotic trends: moving toward people (compliance), moving against people (aggression), and moving away from people (detachment). The novel particularly highlights Shoura's oscillation between compliance and detachment as she struggles to navigate her relationships. Her initial submissiveness towards her husband's family reflects her deep-seated desire for approval and fear of rejection, which Horney identified as a hallmark of neurotic personality structures (2). However, as the narrative unfolds, Shoura begins to recognize the extent to which she has suppressed her authentic self to conform to societal norms.

This realization marks a turning point in her psychological journey, compelling her to challenge the expectations imposed upon her and seek an identity independent of patriarchal validation. The novel's emphasis on Shoura's internal conflict underscores Horney's assertion that women's psychological struggles are deeply entwined with their social realities, making literature a potent medium for exploring the intersections of gender and mental health.

A critical element of Shoura's character arc is her evolving perception of love and emotional dependency. Horney argued that individuals with compliance-seeking tendencies often develop idealized images of love that serve as mechanisms for alleviating deep-seated insecurities (3). In *The Other Day of Shoura*, this is evident in Shoura's relationship with Jean, a man who represents an escape from the suffocating reality of her marriage. Her infatuation with Jean is not merely a romantic inclination but a psychological coping mechanism that allows her to project her unmet emotional needs onto an external figure. This pattern aligns with Horney's concept of the "idealized self-image," in which individuals create illusions of perfection to compensate for feelings of inadequacy (6). However, as Shoura's relationship with Jean develops, she begins to realize that her idealization of him is rooted in her own insecurities rather than genuine affection. The novel skillfully deconstructs the romanticized notion of extramarital relationships as

liberating, demonstrating instead that such entanglements often mirror the same power dynamics that women seek to escape. Shoura's eventual disillusionment with Jean signifies her psychological maturation, as she learns to confront her fears and redefine her self-worth independently of male validation. Vafi's nuanced portrayal of love as both an empowering and limiting force aligns with contemporary feminist critiques of romantic ideology, highlighting the ways in which patriarchal structures shape women's perceptions of relationships.

The novel also explores the theme of motherhood as a site of both oppression and resistance. Shoura's relationship with her daughter, Ghazal, serves as a microcosm of her larger struggle for autonomy. Horney emphasized the role of parenting in shaping neurotic tendencies, arguing that children raised in emotionally deprived environments often develop deep-seated anxieties that manifest in adulthood (3). In Shoura's case, her interactions with Ghazal reflect her internal conflict between adhering to traditional maternal expectations and fostering an alternative model of motherhood. The novel critiques the notion of the "self-sacrificing mother" by portraying Shoura as a woman torn between her personal aspirations and her responsibilities as a parent. Unlike her mother-in-law, who upholds rigid gender norms, Shoura aspires to provide her daughter with a different model of femininity—one that values independence and self-

expression over submission. However, her struggles with self-worth and emotional dependency complicate her ability to enact this vision. The novel thereby illustrates the generational transmission of gendered anxieties, highlighting the difficulty of breaking free from entrenched social conditioning. Through Shoura's journey, Vafi underscores the complexities of maternal identity, challenging the cultural imperative that equates motherhood with self-erasure. This thematic exploration aligns with feminist psychoanalytic discourse, which critiques the ways in which motherhood is constructed as a tool for maintaining patriarchal hegemony (3).

Shoura's ultimate confrontation with her fears and insecurities represents the climax of her psychological journey. As she navigates the tensions between autonomy and conformity, she gradually begins to shed the illusions that have defined her existence. Horney argued that the process of self-realization involves confronting one's idealized self-image and embracing one's authentic identity, a process that is often fraught with psychological resistance (5). In *The Other Day of Shoura*, this transformation is symbolized by Shoura's decision to break free from both her marriage and her dependence on Jean. Her final act of defiance—rejecting both the oppressive structures of her family and the false promise of romantic salvation—marks a pivotal moment of self-actualization. However, this realization is not depicted as a triumphant

victory but as a painful reckoning with the uncertainties of independence. The novel's ending resists the conventional narrative of female emancipation, instead presenting a more nuanced portrayal of liberation as an ongoing process rather than a singular event. Vafi's depiction of Shoura's psychological evolution thus offers a critical commentary on the complexities of feminist resistance, illustrating that true empowerment requires an unflinching engagement with one's vulnerabilities and fears.

In conclusion, *The Other Day of Shoura* serves as a compelling psychological and sociological exploration of women's struggles within patriarchal frameworks. By analyzing Shoura's character through the lens of Karen Horney's theory, this study demonstrates how neurotic tendencies, particularly compliance-seeking behavior, manifest in women's lives as a result of social conditioning. Vafi's novel critiques the ways in which traditional gender roles shape women's identities, highlighting the psychological cost of conformity and the difficulties of self-liberation. The findings suggest that Shoura's journey is emblematic of the broader feminist struggle for autonomy, illustrating the tensions between individual agency and societal expectations. By foregrounding the psychological dimensions of gendered oppression, *The Other Day of Shoura* contributes to the growing body of feminist literature that seeks to dismantle patriarchal narratives and provide alternative representations of female subjectivity.

Ultimately, the novel's exploration of love, motherhood, and self-discovery underscores the enduring relevance of psychoanalytic feminism in contemporary literary analysis.

References

1. Taslimi A. Literary criticism, literary theories, and their application in Persian literature: Akhtaran Publishing, Tehran; 2016.
2. Shokrkon H. Schools of psychology and their critique: Samt Publishing, Tehran; 2006.
3. Horney K. The neurotic personality of our time Trans - M. Jafar Mosaffa: Bahjat Publishing, Tehran; 2019.
4. Horney K. Neurosis and human growth Trans - M. Jafar Mosaffa: Bahjat Publishing, Tehran; 2020.
5. Vafi F. Another Day of the Council: Markaz Publishing, Tehran; 2019.
6. Sadeghi Shahpar R, Hajjar R. Feminist critique of the novel Dog and Long Winter. Literary Research Journal. 2013;26:73-94.